

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

نشریه پیشرو

۱۱ جنوری ۲۰۱۲

متن فلم کوتاه «یکاولنگ خون می گرید»

کاری از نشریه پیشرو

یکاولنگ خون می گرید

اینجا یکاولنگ است. سرزمین انسان های زحمتکش، انسان هایی که در فقر زاده می شوند، با غرور بزرگ می شوند، در فقر می میرند و در غرور جاودانه می شوند. یکاولنگ سرزمین پدران و مادران زحمتکشی است که درس استقلال را در نبردهای رهایی بخش آموخته اند و راه و رسم آزادی را بر آستانه هر در تصویر کرده اند، فریاد شده اند، حماسه شده اند، و در برابر هیچ دشمن خونریز و جانی سر تسلیم خم نکرده اند. یکاولنگ، قلبی است سخت دردمند از مردان بیدمشکین، شاه نهنگ، قاشغوله و جمک که با چهره های غبار آلود و گونه های قهر آلود شان، به ضد ستمگران زمانه قوغ شده اند و شعله زده اند و آتشپاره های انتقام شان در رعد سهمگین رستاخیز مردمی لحظه شماری می کند، انسانی هایی که با قلب های مهربان و پاک شان در تلاء لوی عشق و عاطفه سرود بزرگ آزادی را زمزمه می کنند. یکاولنگ، کاشانه ای است سخت دردناک از زنان دهن کنک، دره علی، فیروز بهار، سرآسیاب و لیلور که با دست های زمخت شان زمین خونین تاریخ را شیار می زنند و در کنار خواهران نورستانی و کندهاری و سمگانی شان بر قله شامخ انسانیت ایستاده اند و با لبخندهای شکوهمند شان لالائی رهایی می خوانند.

یکاولنگ، با داس های فولادین دهقانان سبز می شود، با صدای آهنگین چوپانان بیدار می شود و تکتاک چکش های کارگران، سکوت آن را می شکند، اما یازده سال پیش از امروز، امروزی که طیاره های امریکائی هر لحظه ده ها تن را می کشد، بی ۵۲ ها می غرند و پیام وحشت ارسال می کنند و حاکمان خون عزیزان مان را به پای جنرالان خارجی لیلام می کنند، یکاولنگ سخت خونین شد، پرپر شد، به ماتم نشست، خون گریه کرد و به سکوت سهمگینی فرو رفت و تنها آه گرم مادران بود که در سکوت تلخ و سرد یکاولنگ راه زد و فریاد شد: روز انتقام رسیدنی است!

آه، نوزدهم جدی بود. هوا سرد و زمستانی بود. پرنده ها خاموش بودند. درختان برهنه و سر فراز ایستاده بودند. آفتاب کمرنگ بود. هیچ کس نمی دانست که قصه های درد عزیزان به این زودی بر لب مادران، پدران، برادران، خواهران، همسران و فرزندان جاری خواهد شد، اما دیری نگذشت که هیولای سیاه وحشت، برف های یکاولنگ را با چنگال خونین رنگین ساخت و قصه آغاز شد.

آری، یکاولنگ ما قصه سخت دلگیر، قصه سخت دلگیر دارد. قصه ای دردناک که با جنایت در قتل عام قریه کرااله کنر، کشتار «قریه قتل عام» قندز، قصاص کابلان و قتل های عام «حقوق بشری» جنوب و شرق و غرب و شمال گره می خورد، همصدا می شود و در گوش تک تک ما هنگامه فراموش نشده بر جا می گذارد: نوزدهم جدی.

ما درد و رنج مان را چو باران می باریم و در پای برف های سرد، شگوفه می گذاریم تا گل بزند و گل ها را بر رف خانه های مان می گذاریم تا عطر خوش آن در نسیم استقلال و آزادی و برابری به موج خروشان تبدیل شود. ما امروز آه می شویم، اشک می شویم و دانه های زلال اشک مان را در قوغ فانوس رهائی می ریزیم تا آتش پاره قهر ما بر هر چه سیاهی است بتازد و خاکستر کند.

امروز یازده سال از روزی می گذرد که آسمان یکاولنگ غمگینانه می بارید، مادران ما در آستان دروازه خانه های شان انتظار می کشیدند تا آن ۳۵۰ جگرگوشه دوباره به کاشانه مهر و محبت شان برگردند و زنجیر در را به صدا درآورند، اما آنان دیگر بر نگشتند و صدای «بمان مادر، بمان در خانه خاموش خود مادر» در فضای یکاولنگ طنین افکند، خون فواره زد و برف سفید یکاولنگ به قوغ سرخ خون تبدیل شد.

آه! عزیزان ما دیگر برنگشتند و حلقه در ماتمسرا دیگر به صدا درنیامد!

قصه دردناک ما روزی آغاز می شود که طالبان با قساوت تمام ولسوالی یکاولنگ را تسخیر می کنند. در آغاز ماه جدی، تنظیم حاکم منطقه هفت تن از ریش سفیدان محل را نزد طالبان می فرستد و به طالبان تعهد می سپارد که بر ولسوالی یکاولنگ حمله نخواهد کرد، اما هنوز چند شبی از شب های طولانی زمستانی نمی گذرد که نیروهای این تنظیم از دره صوف به بند امیر سرازیر می شوند و بر یکاولنگ حمله نموده ولسوالی را تسخیر می کنند. طالبان به زودی دست به حمله متقابل زده و با شکست این تنظیم، در ۱۹ جدی ۱۳۷۹ قریه های جمک، قلعه شاه نهنگ، دهن کنک، بید مشکین، دره علی، فیروز بهار، سر آسیاب، پشته، لیلور، قاشغوله، کشکک، کته خانه، دهن شوراب، خم آستانه، نیشر، مندیک، گنبدی، بازار نیک، هزارگشته و آخندان یکاولنگ را محاصره و همه مردانی را که در خانه های شان بودند، در مرکز قریه نیک (پشت آکسفام) و دهن شوراب جمع نموده و بعد همه را به تیر می بندند. وقتی سید صفدر را به تیر بستند، پسرش سید میرعلی لگدی بر پوزه یکی از طالبان جنایتکار حواله کرد، طالبان با قساوت بی نظیر میرعلی را پوست کردند تا از او انتقام گرفته باشند.

«هوا سرد است،

اما سینه از گرمای گلوله گرم می گردد

و با گرمای آن صدها هزاران سینه می سوزد.»

در این قتل عام زحمتکشانی به قتل رسیدند که با هیچ تنظیمی پیوند نداشتند و نه هم از کدام تنظیمی حمایت می کردند و مثل صدها هزار افغانی که در این سی سال قربانی بدمستی های جنایتکاران شده اند، اینان نیز بی هیچ «تقصیری» در میان رقابت طالبان و تنظیمی ها سوراخ سوراخ گشتند.

و حال که یازده سال از این کشتار جبونانه می گذرد، کودکان آن روز یکاولنگی به نوجوانان قوی مبدل گشته اند که نه تنها بر قبر پدران شان ناله سر می دهند بلکه به تقاص خون پدران و انتقام مرگ تمامی زنان و مردان کشته شده توسط جلادان می اندیشند.

هوا سرد بود و برف ضخیمی زمین را پوشانده بود. قریه ها در سکوت مرگباری فرو رفته بودند. کسی را یارای دفن دلبندها نبود. زنان و کودکان در آن سرمای سوزان توان نزدیک شدن به اجساد عزیزان و دلبندها را نداشتند. آسمان بر این همه جنایت می گریست. دانه های برف چون مروارید، گونه های شهداء را نوازش می کرد. سردی هوا اجساد پر خون را چنان با هم چسبانده بود که فقط با کلنگ و تبر ممکن بود از هم جدا شوند. مردانی که از این قتل عام وحشتناک جان سالم به در برده بودند، وقتی دوباره به قریه ها برگشتند، دلبندها را در گورهای دستجمعی در کنار هم دفن نمودند تا در فردای رهایی خلق زحمتکش ما، لاله های سرخ بر مزار شان سبز شود.

با این که ملیاردها دالر از سوی «جامعه جهانی» به افغانستان سرازیر گردید، اما هیچ مدنی گرا، تکنوکرات و قوم سالاری نه تنها پیشیزی برای فرزندان این همه جان باخته ندادند حتی سری به آن دیار غرق خون نزدند (انتظاری که هرگز از اینان نباید داشت). از اینرو نشریه پیشرو، ضمن این که روز ۱۹ جدی را برای بازماندگان این همه جان باخته تسلیت می گوید و بازوان آنان را در انتقام از تمام قاتلان مردم و مخصوصاً زحمتکشان افغانستان، ستبر و نیرومند می خواهد، با تهیه این فلم کوتاه تلاش دارد تا بخش کوچکی از رسالت خود را در قبال جان باختگان زحمتکش افغانستان به سر برساند و آرزومند است روزی عکس و نام تمامی شهدای یکاولنگ و سایر قتل های سی دهه اخیر را به دست آورده، آنان را ثبت تاریخ کشور نماید.

آری، یازده سال قبل یکاولنگ به خون نشست. بیش از ۳۰۰ زحمتکش بر زمین افتادند و مادران، دیگر سایه فرزندان شان را بر در ندیدند.

اینک جنوب و شرق کشور ما در خون غوطه می زند. مردم هرات، فراه، کندز، ننگرهار، زابل، غزنی، قندهار، هلمند، ارزگان و دیگر ولایات کشور ما در «دموکراسی» خونین می میرند و به زمین می افتند، اما زمستان گذشته است و بهار رسیدنی. بار دیگر گل های استقلال و آزادی از میان برف ها شگوفه خواهند زد و عطر بهار آزادی فضای ما را نسیم تازه خواهد بخشید.

لینک این فلم کوتاه در یوتیوب:

<http://www.youtube.com/watch?v=wmVhTEKGsK0&context=C3cad0ebADOEgsToPDskK2ssPruDY6DK2KJ8cOhpKR>